

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله
الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله
تعالی فرجه الشریف.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديقِ قَاطِمَةَ الرِّكْبَةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَجَبَاتِكَ وَ أَصْفِيَاكَ الَّتِي
اِنتَجَبَتْهَا وَ فَضَّلَتْهَا وَ اخْتَرَتْهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ طَلَمَهَا وَ
اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدْمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ خَلِيلَةَ
صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَضَّلْ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا حَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرِمُ
بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرِّ بِهَا أَعْيُنَ دُرِّيَّتِهَا وَ أُلُوعُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ
السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

امر دیگری که باقی ماند عبارت است از وجوب رضا به معروف، پس آن دو امر قبل این
بود که رضای به منکری که دیگری انجام می‌دهد حرام است رضای به منکری که از خود
شخص قبلاً صادر شده است این هم تقویت کردیم حرمت آن را، رضای به منکری که
سیصدُر منه، و یصدُر مستقبلاً عن الشخص؛ از خود شخص، رضای به آن را هم گفتیم این
هم اشکال دارد و همان‌طور که یکی از روایات هم بود کسی که گناه می‌کند دو اثم دارد
اثمی بخاطر گناهی که انجام داده و اثمی بخاطر رضایت به آن گناه، آن هم تأیید می‌کند
این مسئله را که عرض کردم. بقی این امر که خب، رضای به منکر حرام است اما آیا
رضای به واجب، چه واجبی که یصدُر من الغیر یا صدر من الغیر، یا رضای به واجبی که
صدر من نفسهِ سابقاً، یا رضای به واجبی یصدُر منه مستقبلاً، رضای به واجب هم واجب
هست ام لا؟ ما از نظر بحث خودمان الزامی به بحث از این مسئله نداریم چون در بین
تفاسیری که برای مرتبه‌ی قلب شده بود هیچ‌کس تفسیر به این جهت نکرده بود که این را
هم درج کرده باشد در تفسیر، بله عدم الرضا بالمنکر را خیلی‌ها تفسیر کرده بودند و
فرموده بودند اما رضای به واجب و معروف را ندیدیم کسی ذکر فرموده باشد.

س: ... شاید مفروغٌ عنه...

ج: نه چون یک امری نیست که این‌قدر واضح باشد که مفروغٌ عنه باشد و محل کلام
است.

بله صاحب وسائل قدس سره در عنوان باب پنجم ذکر فرموده «بابُ وجوب انکار المنکر
بالقلب علی کلِّ حال و تحریم الرضا به و وجوب الرضا بالمعروف.» ایشان و وجوب الرضا
بالمعروف را عنوان کردند.

خلاصة الكلام در وجوب الرضا بالمعروف این هست که ما دلیلی برای این مسئله پیدا کردیم روایاتی هم که ایشان در این باب آورده بودند تمام این روایات دلالت بر این مسئله نمی‌کند، بله بر آن مسئله‌ی حرمت رضا چرا، اما دلالت بر این مسئله نمی‌کند که واجب است اگرچه اطلاق «من رضی بفعل قوم کمن اتاه» بله این‌جا را هم می‌گیرد من رضی به این که کسی نماز ظهرش بخواند روزه‌ی شهر رمضان گرفته، فلان واجب را انجام داده، این مثل کسی است که اتیان می‌کند آن را، از حیث چی؟ از حیث ثواب اما اطلاقش از حیث وجوب هم بگیرد که همان‌طور که آن کار بر او واجب بوده این رضایت هم بر او واجب است؛ این‌ها دلالت نمی‌کند. پس بنابراین این روایات دلالت بر حسن و ثواب داشتن و این که این هم شریک است در عملی که آن انجام داده است به حسب لسان بعض روایات که من رضی بفعل، شخصی راضی باشد به فعل او، شریک است در کار او، بله، این جهت است و ان شاء الله این یک بشارتی است که الان همه‌ی ما راضی هستیم به افعالی که از حضرت بقية الله ارواحنا له الفدا سر می‌زند چون او سر سبد همین اعمال است دیگر. اگر همان ثواب‌ها را هم به ما بدهند دیگر خیلی کارمان که بله من رضی بفعل قوم یا شخصی کان کفاعله، کان کمن اتاه، این هم واقعاً آدم توجه داشته باشد به این جهت و راضی باشد به فعلی که الان یصدر از آن بزرگوار و هم‌چنین لازم نیست حی باشد یا میت باشد از این دنیا رفته باشد؛ تمام انبیاء و اولیاء، انسان راضی است به افعالی که آن‌ها انجام دادند خیلی باب واسعی است که خدای متعال باز کرده برای عباد.

س: ...

ج: می‌شود راضی نباشیم؟ ان شاء الله که راضی می‌شویم.

این‌ها استفاده می‌شود اما وجوب از این روایات بخواهیم استفاده نکنیم مشکل است. بله اگر اصولیاً کسی قائل باشد به این که حرمت یک شیء ملازمه دارد با وجوب ضد آن، اگر این را قائل باشیم اصولیاً این کبرای اصولی را بپذیریم کما این که در قدمای از اصولیون شاید این مبنا بوده بله این‌جا راهی برای اثبات وجوب هست چرا؟ چون اثبات شد در بحث قبل که رضای به ترک واجب حرام است. همان‌جور که رضای به فعل منکر حرام است گفتیم رضای به ترک واجب هم حرام است علی کلام که دیروز بود که حالا کلمه‌ی شیء و امر و این‌ها بود این جواب‌هایی که دادیم اگر رضای به ترک نماز ظهر حرام است این ملازمه دارد با این که بگوییم رضای به فعل نماز ظهر واجب است اگر اصولیاً این مطلب را گفتیم بله راهی وجود دارد اما این مسئله از نظر مبنا تمام نیست، این‌جور نیست که اگر شی‌ایی واجب شد نقیضش یا ضدش حرام بشود یا اگر چیزی حرام شد نقیضش یا ضدش واجب بشود این ملازمه‌ی عقلیه و عرفیه‌ای وجود ندارد در این باب، بنابراین برای وجوب رضا بالمعروف دلیل متقنی اجالتاً واقف نشدیم حالا اگر آقایان یک وقتی دلیلی پیدا کردند بر این مسئله، این مسائل هم کمتر در کلمات اصحاب مورد بحث قرار گرفته، مباحث بکری است که زحمت دارد باید زیاد مطالعه کرد ما الان نمی‌گوییم استحشاء کامل کردیم ولی این مقداری که استحشاء کردیم، کلمات را دیدیم دلیلی بر وجوب پیدا نشد. ولی کافی نیست این مقدار الان برای این که شک داریم پس برائت جاری می‌کنیم چون باید فحص کامل بشود اگر به دلیل ظفر نیافتیم آن وقت برائت جاری بکنیم این‌قدر هنوز نیست به این مقدار فحص، حالا ان شاء الله شما آقایان هم فحص بفرمایید من ندیدم در کتب فتوائیه هم، غیر از این صاحب وسائل قدس سره فعلاً برنخوریم حالا ...

س: استاد طبق این مبنا، حرمت شیء مستلزم وجوب ضدش است ضد این‌جا عدم

رضایت است رضایت به واجب ...

ج: نه آن نقیضش است. این ضدی که این جا می‌گوییم اعم از نقیض و ضد بود یعنی هر دوی آن امر وجودی باشد.

س: ...

ج: من که نمی‌دانم حالا شما می‌فرمایید بعضی‌ها این جوری گفتند اگر هم باشند مبنا ناتمام است چون نماز ترکش حرام است می‌گوییم واجب است، نه خودش امر دارد دیگر، «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى» (بقره، 238) که تعبیر شده به نماز ظهر، ... این موارد مگر زیاد دارد عکس آن را می‌گوییم ما می‌گوییم ترک نماز حرام نیست ترک واجب است عقوبت دارد نه این که صلاة، نماز خواندن واجب است ترکش هم حرام است دو تا قانون شارع جعل بیاید بکند، حج برای مستطیع ذاشرایط واجب است ترک الحج حرام است؟ نه، ترک الحج ترک الواجب است، ترک الواجب عقوبت دارد و غیبت حرام است ترک الغیبه واجب دیگر نیست ترک الغیبه امتثال همان حرمت است نه این که ترک الغیبه هم خودش یک حکمی داشته باشد به عنوان وجوب، این نیست. ما یک حکم بیش‌تر نداریم بلکه اشکالی ندارد یک جایی به یک جهتی شارع هر دو جهت را حکم برای آن جعل بکند، این طرف را واجب بکند ترکش را حرام بکند ممتنع نیست اگر یک غرض عقلانی برایش وجود داشته باشد برای تأکید فراوان ممکن است شارع چنین کاری را یک جاهایی بکند اگر دلیل داشته باشد اما ملازمه نیست که اگر یک طرف را دیدیم بفهمیم طرف دیگر را هم جعل کرده است ملازمه وجود ندارد اما امتناع جعل هم وجود ندارد که یک جایی اگر ظواهر ادله اقتضاء کند که فعلی واجب است و ترک آن حرام است ...

س: ...

ج: معلوم نیست، عقوبت آن شاید حرام باشد نه عدم صلهی رحم.

س: ...

ج: ... به آن واجب می‌شود جامع این اضداد واجب می‌شود اگر کسی ...

س: ...

ج: بلکه دیگر، گفتند دیگر، بلکه ضد خاص آن، یک ضد خاص که ندارد حالا یا به نحو انحلالی همه‌ی این‌ها را می‌گوید که واجب است یا به نحو جامع می‌گوید جامع آن واجب است، حالا شما جامع که واجب شد در مقام عمل مختاری هستید که به سکوت آن جامع را ایجاد بکنید یا به یک حرف قرآن خواندن ایجاد بکنید یا به یک حرف نصیحت و پند و این‌ها ایجاد بکنی. و اما ...

س: استاد حدیث 10 همین باب پنج می‌فرماید

ج: حدیث چندم؟

س: حدیث دهم همین باب پنج می‌گوید «لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَمْ يُحِبُّوا أَنْ يَكُونُوا شَهِدُوا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص لَكَانُوا مِنْ أَهْلِ النَّارِ» یعنی حبّ به همراهی با رسول الله...

ج: لَمْ يُجِبُوا أَنْ يَكُونُوا شَهِدُوا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ، این چیز خاصی است یعنی ما باید حب این را داشته باشیم که کاش با پیامبر بودیم و حب این را داریم که کاش که در آینده هم با او محشور بشویم، این خصوص این، نمی‌گوید هر واجبی را، این که کون مع الرسول صلی الله علیه و آله و سلم این حبش را داشته باشیم هر کسی این حب را ندارد لکانوا من اهل النار، این هم معلوم نیست که بخواهد وجوب را بگوید یعنی یک علامت است، یک شاخصه است که آن کسی که این حب را ندارد معلوم می‌شود که ایمان ندارد نه این که خود این وجوب شرعی دارد از این هم در نمی‌آید وجوب شرعی آن.

این بحث تمام شد راجع به تفسیر سوم بود که راجع به این تفسیر صحبت کردیم.

تفسیر بعدی یعنی تفسیر چهارم که برای قلب فرموده‌اند «کراهة فعل الحرام و ترک الواجب و تنفّر منه»، این است که باید نه تنها رضای به آن حرام است بلکه باید در قلبت جوری خودت را تربیت بکنی که از انجام منکر توسط دیگری تنفّر داشته باشی، کراهت داشته باشی، بدت بیاید قلباً بدت بیاید گفتند مرتبه‌ی اولی که قلب است حالا این مقصود این هست مرحوم امام هم قدس سره ایشان هم فرموده‌اند که «یحرم الرضا بفعل المنکر و ترک المعروف بل لایبغد وجوب کراهتهما قلباً» یعنی کراهت فعل منکر و ترک معروف، این کراهت لایبغد، پس این امری است غیر از حرف قلبی، کراهت نسبت به این دو تا هم لایبغد که واجب باشد «و هی غیر الامر بالمعروف و النهی عن المنکر» این یک وظیفه‌ی جدایی است که ما هم همین‌جور داریم حساب می‌کنیم گفتیم ولو از انواع امر به معروف و نهی از منکر نباشد می‌خواهیم ببینیم این‌ها خودش دلیل بر وجوبش داریم؟ ولو از انواع امر به معروف و نهی از منکر و اقسام آن نباشد. ایشان فتوا دادند فرمودند بله، این واجب است از باب امر به معروف و نهی از منکر هم نیست فلذا در مسئله‌ی بعد هم می‌فرماید مشروط به شرایط آن هم نیستو آن‌جا مثلاً احتمال تأثیر باید بدهیم، آن‌جا احتمال تأثیرش ربطی به دیگری ندارد خودم در قلم باید این‌جوری باشم اصلاً این‌جا تصور این که بخواهد بر دیگری اثر داشته باشد آن دیگری که از قلب من خبر ندارد که، و مشروط به این نیست که مفسده‌ای بر آن مترتب نباشد چه مفسده‌ای بر این؟ ... مفسده ندارد در قلبش کراهت داشته باشد از این که دیگری گناه می‌کند، غیبت می‌کند، دروغ بگوید بنابراین مشروط به آن شرایط نیست. آیا ما دلیل بر این جهت داریم یا دلیل بر این جهت نداریم که کراهت داشتن در نفس تنفّر و کراهت داشته باشد؟ این کراهت یک امر وجودی است نفس عدم رضا نیست نه یک امر وجودی است که در مقابل حب است «حَبَّ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانُ وَ رَبَّتْهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرِهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ» (حجرات، 7) کراهت نقطه‌ی مقابل هویت است یعنی مبعوض دارد آن را، تنفّر از او، منفور دارد آن را، و از آن خوشش نمی‌آید. این ...

س: استاد یعنی مثلاً کسی اگر از نگاه به نامحرم بدش نمی‌آید باید برویم تمام مقدمات قلبی و تهذیب نفس را انجام بدهد که بدش بیاید

ج: بله، باید نفس را توجه بدهد که این مخالفت با خدای متعال است نه من حیث هو هو، و الا مثل آن، داستانی هست که کسی از غناء گفت، نه من حیث هو هو نه، اما من حیث این که چون مبعوض خدای متعال هست مبعوض او که شد دیگر دوست ندارد بخاطر این جهتش، بخاطر طریان عنوان این مبعوض خدای متعال هست نه این که چون موافق شهواتش است. از این حیث، از این جهت بله، التزام به این اشکالی ندارد. آیا بر این دلیل شرعی داریم و می‌توانیم اثبات کنیم؟ يستدلّ بذلك بامور ثلاثة، الكتاب و السنّة و العقل.

اما الكتاب: شاید این آیهی مبارکه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی حجرات آیهی هفتم از قبلش می‌خوانم چون که ارتباطی با هم دارند همین آیهی شریفه‌ی نباء که در علم اصول بر حجت خبر واحد به آن استدلال می‌شود «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم * یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبا قوماً یجهالہ فتصیحوا علی ما فعلتم نادمین» (حجرات، 6) حضرت، ولید را به حسب نقل فرستادند برای بنی المصطلق که از آن‌ها زکات جمع بکند آن‌ها هم خیلی استقبال کردند اما این کینه‌ای با آن‌ها داشت کأن برگشت گفت نه آقا این‌ها امتناع از زکات دارند مسلمان‌ها هم قصد کردند که بیایند با آن‌ها کأن مبارزه بکنند، خدای متعال فرمود به خبر فاسق توجه نکنید باید بررسی بکنید و الا «فتصیحوا علی ما فعلتم نادمین» و اعلم، بعد خدای متعال می‌فرماید در آیهی هفتم «و اعلموا ان فیکم رسول الله لو یطیعکم فی کثیر من الامر لعلکم» پیامبر در بین شما هست اگر پیامبر بخواهد به پیشنهادات و حرف‌های شماها عمل بکند لعنکم، یعنی در مشاق قرار خواهید گرفت. شما که مثل او نیستید در محاسبه، باید مطیع او باشید بعد «و لکن الله حبب الیکم الایمان و ربته فی قلوبکم و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان اولیک هم الراشدون» این ولکن الله حبب الیکم، بعضی‌ها فرمودند شاید خیلی از مفسرین فرمودند این لکن استدراک می‌کند چون از سخن قبل به ذهن می‌آید که پس مسلمان‌ها خیلی‌های آن‌ها این جوری هستند که دل‌شان می‌خواهد که پیامبر از آن‌ها اطاعت بکند او به حرف این‌ها گوش بکند استدراک می‌کند می‌گوید نه این جور نیست. «حبب الیکم الایمان و ربته فی قلوبکم و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان» یک استدراکی است از آن توهمی که از حرف سابق ممکن است که در ذهن بعضی‌ها خطور کند و پیدا بشود. حالا تقریب استدلال به این آیهی شریفه برای این که بگویم کراهت واجب است در قلب از فسوق و عصیان و انجام محرمات و ترک واجبات، واجب هست سه تقریب ممکن است که برای این استدلال بشود.

تقریب اول این هست که این که خدای متعال می‌فرماید «حبب الیکم الایمان و ربته فی قلوبکم و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان» آیا این تحبیب و تکریه تکوینی مقصود است یا تشریعی؟ اگر تکوینی مقصود باشد باید تمام افراد مسلمان و مؤمن این چنین باشند که حبب ایمان واقعاً در دل‌شان دوست داشته باشند و عصیان و فسوق و کفر و این‌ها را هم مکروه داشته باشند اگر این تکوینی است یعنی اراده‌ی تکوینی خدای متعال اگر به این تعلق گرفته تخلف‌ناپذیر است دیگر، اگر تکوینی باشد تخلف‌ناپذیر است. تکوین اراده کرده باشد که شما الان بالفعل این جوری باشید نمی‌شود. بله اگر اراده بکند اگر شرایطی شد بله، اما اگر اراده کرده تکویناً، حبب الیکم الایمان، معنایش این باشد که خدای متعال این را ایجاد کرده است این تحبیب را، این تکریه را ایجاد کرده در قلوب شما، اگر تکوینی مقصود باشد باید تخلف‌ناپذیر است و باید باشد و چون بالوجدان می‌دانیم بسیاری از همین‌هایی که یسمون مسلماً، این‌ها آن جور نیست که از فسق بدشان بیاید، این جور نیست که از عصیان بدشان بیاید، مرتکب هم می‌شوند بدشان هم نمی‌آید نه این که خودشان انجام می‌دادند و دیگری هم انجام بدهد بدشان نمی‌آید. پس به این قرینه که اسم آن را می‌گذارند دلالت اقتضاء صوناً بکلام الحکیم و المتکلم عن کونه خلاف الواقع و کذباً، می‌گویند پس می‌فهمیم که مراد تکوینی نیست. حبب الیکم و کره الیکم یعنی تشریع، وقتی تشریعی شد معنای آن چه می‌شود؟ حبب الیکم یعنی امرکم بحب الایمان و امرکم بکراهة الفسق و العصیان و الکفر، بنابراین با دو مقدمه می‌گوییم این آیهی مبارکه گفته می‌شود دلالت می‌کند بر وجوب کراهت کفر و فسوق و عصیان، مقدمه‌ی اولی این هست که به دلالت اقتضاء این تکوینی نیست تشریعی است. وقتی تشریعی شد معنای

تشریعی یعنی مورد مطالبه واقع شده مورد امر واقع شده «حَبَّ أَى أمر حَبَّ الایمان» منتها چون این امر برای مطیعین منتج به همین حَبَّ می‌شود و برای مطیعین موجب حَبَّ می‌شود به ایمان و موجب کراهت می‌شود از این جهت نتیجه را به خودش نسبت داده فرموده حَبَّ الیکم، این توجیه که این سیاق را به کار گرفته خدای متعال با این که تشریعی مقصود است بخاطر این که آن کارها، آن حَبَّی که در نفس‌ها ایجاد می‌شود و آن کراهتی که در نفس‌ها ایجاد می‌شود نسبت به کفر و فسوق و عصیان در اثر امر شارع پدیدار شده است پس درست است که بفرماید حَبَّ الیکم، این حَبَّی که الان شما دارید برای آن است.

س: ...

ج: نه، فعلی دارد می‌گوید دیگر. آن آیه در ظاهر مطلب هم این هست که نمی‌خواهد یک امر فطری را آن‌جوری ... در فطرت شما گذاشتیم یک امر فعلی است که الان دارد می‌فرماید.

این تقریب استدلال اول است. آیا این تقریب را می‌توانیم بپذیریم؟ چند مناقشه در این تقریب وجود دارد مناقشه‌ی اولی این هست که فرض کنید اگر تکوینی باشد خلاف واقع است یعنی بخواهد بگوید واقعاً الان بالفعل در قلوب همه‌ی شماها ایمان قرار داده حَبَّ به ایمان، و کراهت از فسوق و کفر و عصیان قرار داده اما راه برون‌رفت آن این نیست که حتماً بگوییم تشریعی بود اگر راه منحصر در این بود که تشریعی است بله، دلالت اقتضاء او را معین می‌کرد اما راه آن منحصر به این نیست لعلّ ناظر به اکثر مسلمین باشد. یا یک جماعتی از آن‌ها باشد که این‌ها این‌چنینی است؛ فلذا است که در کلمات بعض مفسّرین می‌بینیم کأنّ بخاطر همین شبهه که در ذهن آن‌ها بوده است در مقام تفسیر این‌جور تفسیر کرده‌اند مثلاً یکی از تفسیرها، التفسیر البسیط جلد سیزدهم صفحه‌ی 307، «قد حَبَّ الله تعالی الی کثیر منکم الایمان» این که کلمه‌ی کثیر را اشراب کرده در موقع تفسیر کردن، نشان می‌دهد همین شبهه در ذهنش بوده که اگر بخواهیم بدون اشراب این کلمه معنا بکنیم خلاف واقع است، خلاف آن چیزی که بالوجدان می‌بینیم هست کثیر را وارد کرده برای این که از این شروط تخلّص پیدا بکند. اگر واقعاً کثیر هم باشد دیگر ما این که خلاف واقع نمی‌دانیم شاید واقعاً بسیاری از مسلمین همین‌جور باشند که حَبَّ الیهم الایمان، بسیاری از شیعیان همین‌طور هستند مؤمنین همین‌طور هستند حَبَّ الیهم الایمان، و کَرّه فی قلوبهم الکفر و الفسوق و العصان، دیگر خلاف واقع نمی‌شود پس هم تکوینی هست هم خلاف واقع نیست چون مقصود چه هست؟ کثیری از آن‌ها هست جماعتی از آن‌ها هست پس این راه هم وجود دارد یا آلوسی در روح المعانی

س: ...

ج: نه ببینید ما از چه راهی داریم پیش می‌آیم؟ می‌خواهیم از باب دلالت اقتضاء پیش بیایم دلیل عقلی، بگوییم این معنای مطابقی که ابتداءً به ذهن می‌آید که خلاف واقع نمی‌شود اراده بشود حالا که نمی‌شود اراده بشود پس چه چیز اراده شده؟ شما بگویید پس تشریعی اراده شده و معنای آن این هست که یک تکلفاتی هم داشت دیگر، حالا چرا به این سیاق فرموده آن امر تشریعی را؟ یعنی فرموده حَبُّوا الایمان، کَرِّهوا الفسوق و الکفر و العصیان، و چون امر کرده قهراً مطیعون آن را انجام می‌دهند این حَبَّی که در نفس‌ها ایجاد می‌شود نتیجه‌ی امر او نیست فلذا گفته حَبَّ، چون این کراهت که در نفوس ایجاد می‌شود در اثر امتثال امر اوست که گفته کَرِّهوا، فلذا می‌گوییم کَرّه، به او نسبت

می‌دهیم این جور باید توجیه بکنیم. به حالا به جای این که این جور توجیه بکنیم راه منحصر در این هست؟ نه، ممکن است بگوییم مقصودش از این که حُبِّ الیکم این الیکم یعنی کثرتکم، از باب تقریب به همه نسبت داده تقریباً، پس بنابراین باز مسئله حل می‌شود. یا آلوسی هم که از مفسرین ماهر در فنّ تفسیر است اگرچه در عقاید کارش خراب است ایشان همین جوری گفته، گفته که لو یطیعکم، در آیهی قبل از این جمله، «لو یطیعکم خطابٌ للبعض الغیر الکمل و المُحبِّب الیهم الایمان هم الکمل» این آیهی شریفه که فرمود که «وَاعْلَمُوا أَنَّ فِیکُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ یطِیعُکُمْ» این کاف خطاب است «فی کثیرٍ مِنَ الْأُمَرِیِّ لَعِیْتُمْ» مخاطب به این چه کسانی هستند؟ می‌گوید مخاطب به این‌ها عبارتند از غیر الکمل، بعض الغیر الکمل، آن‌هایی که در ایمان کامل نشدند ولی وقتی می‌رسد به این که می‌فرماید «لکن حُبِّ الیکم الایمان» این هم کاف خطاب است برای چه کسانی هست؟ برای کمل، آن‌هایی که ایمان‌شان کامل شده پس باز می‌شود ... پس حُبِّ الیکم، مقصود الیکم الکملین فی الایمان، این‌ها. پس بنابراین این هم یک راه دیگری است که وجود دارد. بنابراین این یک تقریبی بود به این شکل می‌توانیم این تقریب را محل اشکال قرار بدهیم.

تقریب ثانی برای این استدلال ...

س: استاد اگر تشریح هم بپذیریم تشریح حتماً ملازم ...

س: ...

ج: حالا اگر کسی

س: ...

ج: اشکال ندارد شما بگویید برای تخلّص وجوهی وجود دارد؛ یکی این که معنا بکنیم یعنی فی اکثرکم، یا فی کملیکم، یا به قول شما بگوییم یعنی فی فطرتکم، پس بنابراین دلالت اقتضاء از بین می‌رود.

تقریب دومی هم داریم که وقت گذشته ان شاء الله، آیه را ان شاء الله آقایان مطالعه بفرمایند و ادله‌ای که ممکن است بر این بحث باشد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.